

تو خورت هستی!

حسین شکیب‌راد

فعال حوزه
نوجوان

پدر بزرگ بساط بازی همیشگی‌اش با ما را فراهم کرد. یک برگه که خطوطی روی آن کشیده شده بود با مشتی نخود و لوبیا. اغلب وقتی ما نوه‌ها پیشش می‌رفتیم، با ما دوز بازی می‌کرد. مدل جدید این روزهایش را البته که با X و O شناخته می‌شود شاید بلد باشید. ولی سبک قدیمی‌اش را بعید می‌دانم. امروز اما پسر من بازی مشترکی با پدر بزرگش که پدر من باشد، ندارد. خود من هم کلی باید تلاش کنم تا وقتی فیفا بازی می‌کنیم شکستش بدهم. این البته تنها چیزی نیست که بین نسل‌های گذشته تا امروز رنگ و شکل تازه به خود گرفته است. مثلاً روزگاری خود من برای کشف یک محتوا، باید چند کتابخانه را زیر پا می‌گذاشتم یا نهایتاً نوی سه تاشبکه تلویزیونی به دنبال حرفی نو می‌گشتم، اما پسر من کافی است چند دقیقه صفحاتی را در فضای مجازی بالا بیاورد کند تا به محتوای مورد نظرش برسد. خب لابد فکر می‌کنید من می‌خواهم باز هم از تفاوت‌های نسلی بگویم. نه، این بار می‌خواهم ببینم آیا این تفاوت‌ها همه تعریفی است که ما باید از نسل جدید داشته باشیم؟ اصلاً می‌شود به همه آنها اتیکت خاصی را چسباند؟ اصلاً خودشان، خودشان را چطور می‌شناسند؟ نکته اینجا است که من احساس می‌کنم نه تنها بزرگ‌ترها به‌ویژه والدین و معلمان و اهالی فرهنگ و تربیت، بلکه گاهی خود نوجوان امروزی هم شناخت دقیقی از خودش ندارد. چشمش به دهان دیگران است که ببیند او را چه می‌دانند. بعد کم‌کم خودش را قانع می‌کند که خب وقتی دیگران از من چنین توقعی دارند من هم همان باشم. مثلاً اگر او را نسل Z می‌نامند اتفاقاً الکی هم که شده ساز مخالف بزند. یا اگر می‌گویند عجیب و غریب است، کارهایی کند که این انگ‌ها به او چسبند. در این شماره از نوجوانه تلاش ما این است که یادآوری کنیم با وجود همه تفاوت‌هایی که نوجوان امروزی با گذشتگان دارد، باز هم او یک انسان است با همان مسیر رشد و با همان قواعد عالم که خدا برایش تعریف کرده است. یک وقت گول نخورید و نگویند ما که گرگ دهن آلوده یوسف ندریده هستیم، پس بگذار لااقل کیفش را ببریم. نه، تو خودت هستی. با تعریفی که باید خودت به آن برسی و از انسانی که هستی به سمت انسانی که باید باشی حرکت کنی. بی‌توجه به سرکوفت‌ها و تعاریف غلطی که دیگران می‌خواهند از تو به خودت تحمیل کنند.

ما و پدران مان

فاطمه علیپور

تهران



ایران سرزمینی است پهناور و باستانی. کشوری که به اندازه قامت فرهنگش تاریخ دارد و در جای جای این تاریخ داستان‌ها خفته. در این منطقه هر نسلی که پاسدار مرزها بوده قطع به یقین قصه‌ای دارد که تعریف کند. از مردمان گذشته که ویا و طاعون و نابسامانی را تجربه کردند تا آنها که میرزا کوچک جنگلی را دیدند و در خاطراتشان از ستارخان نوشتند الی دهه ۶۰ که هجوم حاکمیت بعث را تجربه کرد. کسانی که نسل امروز را تربیت کرده و همیشه برای کودکان‌شان از دلیری‌های مردانی گفتند که جان‌شان

را ضمیمه مرزها کردند.

ونسل امروز که گرچه سختی‌های پدران‌شان را ندیده اما آنچنان هم از این جام بلا کمتر ننوشیده.

امروزی‌ها هم وبا دیدند، که جهان‌شان را دو سال به خواب فروبرد، و هم جنگ را هر روز و هر لحظه چه در اطراف خود و چه در داخل مرزها با شاهچراغ و این دست حملات تجربه کردند.

آنها رنج پدران‌شان را ندیدند یا تصویری از این ندارند که کسی در اطراف‌شان مانند گلی تازه و آتیه‌دار برود و برپیر شود اما قطعاً می‌دانند که رنج هویت چیست. آنها نمی‌دانند که فقر چه شمایی دارد اما خوب می‌دانند که ترس از آینده به چه معناست.

همه آنها می‌دانند بی‌ثباتی و قیمت طلا یعنی

چه و خوب می‌دانند برای ساختن یک

خانواده مستقل کمتر راهی وجود دارد

که بتوانند خودشان و در آسایش تلاش کنند

و نتیجه بگیرند.

چه کسی را گول می‌زنید؟

حدیث مولایی

تهران



همه ما در چند سال اخیر دیده‌ایم که دهه هشتادی‌هایی که دوران نوجوانی خود را سپری

می‌کنند و برخی دیگر از آنها وارد دوران جوانی شده‌اند به شکل عجیبی،

زیر ذره بین افراد دیگر جامعه قرار گرفتند و به اسم نوجوان هر چیزی را

به او ربط می‌دهند. بهتر است بگوئیم که شرایط طوری شده است

که هرکسی بدون هیچ دلیل و آگاهی کاملی در مورد این نسل،

در مورد آن نظر می‌دهد.

من هم یکی از همین نوجوانان دهه هشتادی هستم که

هرکسی که از راه می‌رسد به خودش اجازه می‌دهد در مورد

نسل من نظر بدهد و هر موضوع نامربوط را از زبان هم‌نسل‌های

من بیان کند.

این بحث داغ به اصطلاح «نسل زد» که برای هم‌نسل‌های من

گذاشته‌اند افرادی هستند که نه تنها با این بحث و موضوع مخالفت

ما رنج پدران مان را نکشیدیم اما می‌دانیم دودستگی و

سردرگمی در میان همسالان مان یعنی چه.

ما رنج مادران را نکشیدیم اما بهتر از آنها می‌دانیم رفتن

از خانه و دیار یعنی چه.

آنها رنج ما را نکشیده‌اند که

بدانند ترس

از فردا

یعنی

چه.



نمی‌کنند، بلکه به اسم نوجوان تولید محتوا می‌کنند و اسم نوجوان و نسل جدید را زیر سؤال می‌برند.

این موضوع برای خیلی از افراد سودآور شده است و هر گروهی از جامعه تا تنور را داغ می‌بیند، خواسته و حرف‌های خود را به اسم نوجوان می‌چسباند و به عنوان نوجوان و توجه به خواسته‌ها و اهداف آنان محتواهایی تولید می‌کند که در آن بیشتر

نظرات خود را به زبان همه نوجوان‌ها به دیگران

تحمیل می‌کند؛ در صورتی که شاید فقط بخش

کوچکی از نوجوانان با آن موافق و هم‌نظر

باشند و نه همه نوجوانان.

این‌که با انجام کارهای فرهنگی و ربط

دادن بعضی موضوعات به نوجوان

و یکی دانستن نظرات آنها، نشانه

یکی بودن نظر نوجوان نیست،

بلکه هیچ‌کدام از افراد جامعه همه

افکارشان یکی نیست، پس نمی‌توان

یک عقیده، نظر، تفکر و موضوع را به

تمام نوجوانان صدق داد.



دهه هشتاد

سام صالحی بختیاری

آلمان، شهردوسلدورف



ما دهه هشتادی هستیم،

نسلی با گذشته پر از ایهام

و آینده پر از ایهام که اگر

شانس بیاوریم و دنیا تا

هفتادسالگی مان دوام

بیاورد، خاطرات مان برای

نسل بعدی شبیه قصه‌های

علمی-تخیلی خواهد بود.

تنها در ۱۵ سال کاهش ارزش

پول ملی را تجربه کردیم و بیشتر

از دهه شصتی‌ها سوختیم،

هرگز به خط مقدم نرفتیم اما

روی لبه جنگ جهانی سوم

زندگی کردیم و حتی از دهه

نودی‌ها گودزیلاتر بودیم که علی‌رغم قرنطینه و حتی بدون

دسترسی به اینترنت آزاد هیولای افسردگی را ناک‌اوت

کردیم. ما همان‌هایی هستیم که با چمدان‌هایی بزرگ‌تر

از رویاهای مان و بلیتی یک‌طرفه راهی شدیم؛ نه همیشه



برای مقصدی معلوم، بلکه برای جایی که شاید بشود

آینده‌ای ساخت، اما خاطرات کودکی مان اضافه‌بار بود

و در فرودگاه جا ماند. با افتخار می‌گویم من هم یک دهه

هشتادی هستم، از همان‌هایی که وقتی به هری پاتر خبره

می‌شدیم، دنبال جادویی بودیم که زندگی مان را بهتر کند.

اما وقتی فهمیدیم جادوگری در

کار نیست، یاد گرفتیم با یک

فنجان قهوه سرد شده، موهای

آشفته و کلی ایده نصفه‌کاره

دنیای جادویی خودمان را

خلق کنیم و هیچ‌گاه در مقابل

زندگی سکوت نکردیم، ولی یاد

گرفتیم دغدغه‌های مان را در

یک استوری کوتاه یا توییت پر از

هشتگ خلاصه کنیم، چون کسی

حوصله خواندن کتاب ندارد. و در

آخر ما نسلی هستیم که همیشه

به جای برنامه ریزی، باید خودش

را وفق دهد اما همین سازگاری، ما

را به یک ابرنسل تبدیل کرده؛ بچه‌پرورهای پرسروصدایی

که با یک هندزفری خراب، دنیا را مدیریت می‌کنند و اگر

لازم باشد، با لپ‌تاپ روی زانو آینده را تغییر می‌دهند.

آیا به اندازه کافی ما را می‌شناسید؟

نسل جسور

سبحان عظیمی

تهران



نوجوان نسل من ترکیبی است از آرزوهای بزرگ و

دغدغه‌های پیچیده. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که

پر از اطلاعات، امکانات و البته تناقض هاست. نسل ما

جسور است؛ جسارت دارد که بلند فکر کند و به دنبال

مسیرهای تازه باشد. از فناوری‌ها و نوآوری‌ها در حوزه

اینترنت گرفته تا خلاقیت در هنر و علم، تلاش می‌کنیم

راهی پیدا کنیم که منحصر به خودمان باشد. قطعاً این

جسارت یکی از برتری‌های نسل ما نسبت به نسل‌های

پیش از خودمان است.

یکی از ویژگی‌هایی که ما و نسل‌های بعد از خودمان

حتماً باید داشته باشیم، توانایی همزمان فکر کردن به

موضوعات مختلف است.

از یک سو، درباره مسائل جهانی مانند تغییرات اقلیمی

و نابرابری‌های اجتماعی نگرانیم، و از سوی دیگر،

دغدغه‌های روزمره‌تری مثل آینده شغلی یا انتخاب مسیر

تحصیلی داریم. این موضوعات در دنیای پرتلاطم امروز

بیش از گذشته نیازمند توجه هستند.

ما بیشتر از نسل‌های قبل می‌خواهیم عقاید مان را بیان

